

# آشوریان و کلدانیان در بین‌النهرین

غسان حنا شذایا

مترجم: حمید بشیریه

برگزیده عرب سنی نه بینش درستی داشت و نه داری گرایش میهن‌پرستانه‌ای درباره «کل عراق» بود تا به موجب آن حسی از وحدت در سرزمین و قدرت را در میان گروههای مذهبی و قومی گوناگون این کشور پدید آورد. قوانین و مقرراتی که وضع می‌شد، امتیازهای ویژه‌ای را در اختیار عربها می‌گذاشت. کتابهای تاریخ از نو نوشته شدند تا به نسل جدید عراقیان بیاموزند که تاریخ عراق از هنگام حمله اعراب مسلمان آغاز می‌شود، و هر چیزی دیگری که به پیش از آن تعلق داشته باشد، به قول «ساطع الحصری»، پدر ناسیونالیسم عرب در عراق «... مانند [تلاش برای] زنده کردن یک مومیایی است...».

نیازی به گفتن نیست که رویه‌های آلوده به تعصبات قومی و نژادی از جانب حکومتهای متوالی اعراب، به چندین قیام از سوی کردهایی که همواره مورد حمایت شدید کلدانیان شمال عراق بوده‌اند، منجر گردید. با روی کار آمدن حکومت بعث، تغییری اساسی در سیاستهای نژادگرایانه رخ نداد. سیاست سرکوب خواستههای ملی کردها تغییری نکرد و حتی با دامنه گسترده‌تر و قساوت بیشتر ادامه یافت؛ اما

عراق که قسمت اعظم سرزمین تاریخی بین‌النهرین را در بر می‌گیرد، کشوری است که از چهار گروه قومی عمده و شمار کمتری از گروههای کوچکتر تشکیل شده است که به ترتیب جمعیتشان عبارت‌اند از: عربها، کردها، کلدانیان (شامل آشوریان) و ترکمنها. همچنین شماری از ارمنیان و نعداد کمتری نیز از ایرانیان در این کشور به سر می‌برند. از هنگام ظهور اسلام در اواخر سده هفتم میلادی و تصرف عراق از سوی عربهای مسلمان تاکنون، عربها به طور متناوب بر این سرزمین حکمرانی کرده‌اند. هنگامی که دولت جدید عراق در سال ۱۹۲۱ تشکیل یافت، انگلیسیها که نقشه مرزهای این کشور را ترسیم کردند (و در واقع این کشور را به وجود آوردند) سیاست عثمانیها را در آنجا ادامه دادند و همانند آنان اختیارات اداره عراق را به عربهای مسلمان سنی سپردند، زیرا عربها اکثریت جمعیت سه استان پیشین متعلق به دولت عثمانی (موصل، بغداد و بصره) که عراق کنونی را به وجود می‌آوردند، تشکیل می‌دادند. کشوری با چندین گروه قومی و بسیاری فرقه‌های مذهبی و ادیان مختلف، می‌بایست هم انتظار بروز مشکلات را می‌کشید. این گروه

شبهه برخورد آنان با کلدانیان به طور کامل تغییر یافت. ریشه‌های قومی کسانی چون هامورابی، آشور بانیپال، و نبوکد نصر با قبیچه سانسور محو شد و آنان به نحو سحرآمیزی خون و تبار عربی یافتند، و مردمان بومی عراق به ناگهان «عرب» نامیده شدند. مزاج سرشماری عراق دیگر وجود قومیتی به نام آشوری - کلدانی را به رسمیت نمی‌شناسند. آنان حتی مجبور شدند تا در دفترهای آمارگیری خود را «عرب» (در مناطق عرب‌نشین) یا «کرد» (در شمال عراق) معرفی کنند. قوانینی که اساساً برای مقاصد تبلیغاتی به تصویب می‌رسید، همچون فرمان حقوق فرهنگی مردمان سریانی زبان، به سرعت در زیر گرد و خاک قفسه‌های بایگانی اداره امنیت مدفون می‌شد. علاوه بر آن، نزاع بزرگی به راه انداخته شد تا پیروان کلیسای کلدانی - که دارای گرایشهای عمیق عربی بود - و کلیسای شرقی آشوری را درگیر اختلافات مذهبی سازد. متأسفانه این مبارزه به پیروزی چشمگیر پیروان کلیسای کلدانی انجامید. این موفقیت بعثتها را نمی‌توان به‌طور صرف به شیوه عملکرد یا توانایی آنان در بهره‌برداری از عواملی چند که در جبهه کلدانیها وجود داشت (و هنوز هم وجود دارد)، نسبت داد. برخی عوامل دیگر نیز دخیل بوده‌اند که عبارت‌اند از:

۱- احساسات ملی‌گرایانه ضعیف در میان پیروان کلیسای کلدانی که ناشی از چندین عامل از جمله خط مشی خود این کلیسا بود. برخی از دلایل این امر از این قرارند:

الف - کلیسای کاتولیک کلدانی در طول سده‌های متمادی جنگهای مذهبی، سخت کوشید تا پیروانش را از انجام شعائر دینی «پلید» و «کفرآمیز» برادران و خواهران قومیشان در کلیسای آشوری «بیزار کند» یا «در امان» نگاه دارد، که این خود آثار ناخواسته‌ای را بر جای گذاشت. کلدانیان امروز با بدگمانی بسیار - هم از لحاظ مذهبی و هم از جهات دیگر - به هم‌تایان خویش در کلیسای آشوری شرق می‌نگرند (و این همانند نگرشی است که نسطوریان در مورد کلدانیان دارند.) این عنوان توسط کلیسای کاتولیک در سال ۱۵۵۲ همراه با نام «کلدانیان» به طور مشترک در اشاره به پیروان کاتولیک بین‌النهرین به کار گرفته شد. اشتباه کلیسای کاتولیک از این واقعیت سرچشمه می‌گرفت که کلدانیها خود را با هر دو عنوان آشوری و کلدانی معرفی می‌کردند، اما

کلیسای کاتولیک با کاربرد انحصاری واژه «کلدانی» برای آن دسته از اتباعش در بین‌النهرین که کلیسای آشوری را رها کرده و به کلیسای انگلیس پیوسته بودند، و عنوان «نسطوریان» برای کسانی که همچنان به تابعیت خویش از کلیسای مادر ادامه می‌دادند، تفکیک میان این دو نام را قطعی ساخت. این عنوان از سوی برخی کسان به معنای «فرزندان کلدانیان کهن» گرفته شد و از این رو ارتباطی با آشوریان نداشت. اینکه چنین ادعایی نه پایه‌ای منطقی دارد و نه مبنایی تاریخی، واقعیتی است که طرفهای مربوط بر آن صحنه می‌گذارند.

کلدانیان دوران باستان در جنوب عراق و بیشتر در جوار مناطق باتلاقی مجاور ایران زندگی می‌کردند، در حالی که پیروان کنونی کلیسای کلدانی از تبار آشوریان باستان هستند که در شمال عراق می‌زیستند؛ و در واقع اساساً از ساکنان روستاهای اطراف نینوا، پایتخت آشور قدیم‌اند. خنده‌دار است اگر ادعا شود که کلدانیان عهد باستان سرزمین نیاکانی خویش در جنوب عراق را رها کرده و به روستاهای آشور در شمال کوچیدند و آنجا را از سکنه بومیش پاک کردند. همچنین ادعای وجود رابطه خونی خالص میان اقوام پیشین در این منطقه نیز بی‌معنی است. به‌علاوه باید قرن‌ها دشمنی و خصومتی را نیز در نظر



گرفت که نسبت به هم‌تایان آشوری خویش روا می‌داشتند، یعنی نسبت به پیروان کلیسای آشوری شرق که پیشتر با نام «نسطوریان» از آنان یاد می‌شد (به همین سان، بسیاری از پیروان کلیسای آشوری نیز با بدگمانی و دشمنی اعتقادی به برادران کلدانی و سریانی خویش می‌نگرند. بنابراین چرا برای بسیاری از آنان دشوار است که نتایج طبقه‌بندی جدید سرشماری سال ۲۰۰۰ ایالات متحده را بپذیرند؟) در هر حال آشوریان، کلدانیان، بابلیان، اکدیان، عموره‌ایان، آرامیان، و سومریان قبیله‌های ملت واحدی هستند. بنابراین جنگ بر سر اینکه کدام یک از نامها برای آنها مناسبتر است، بسیار عبث و بی‌معنی است.

ب - دلیل دیگری که برای ضعف احساسات ملی‌گرایانه در «کلدانیان» وجود دارد، تعصب و اصرار شدید کلیسای کاتولیک کلدانی بر تقدم تعلقات «مذهبی» بر تعلقات «قومی» پیروانش بوده است. بنابراین هنگامی که از اسقف کلیسای کلدانی، عالیجناب رافائل بدواید درباره منشأ «قومی» پیروان

ان را محدود می‌سازد. به بیان دیگر، پیروان آن فاقد هر گونه «ابتکار و استقلال شخصی» بودند، و از آنجا که کلیسا معمولاً تمایلی به ورود در قلمرو سیاست ندارد، فعالیت‌های سیاسی کلدانیان نیز به طور کلی راکد ماند. البته می‌بایست امکان تضعیف یا از میان رفتن چنین کنترلی را نیز در نظر گرفت. در طی سالهای اخیر جنبشی در درون کلیسای کلدانی در جهت شناسایی و تایید ضرورت موجودیت سیاسی کلدانیان به‌ویژه در عراقی به وجود آمد که تاکید زیادی بر ناسیونالیسم عربی افراطی همراه با شعارهای داغ و تندروانه داشت. رسانه‌های عراقی در ظرف این مدت بیش از هر زمان دیگری در ۸۰ سال گذشته، شعارهای تندروانه‌ای سر داده‌اند.

ب - به نظر می‌رسد که کشتار همگانی «سمل» (شهرکی واقع در غرب دهوک در شمال عراق) در سال ۱۹۳۳ تاثیر ناخوشایندی بر پیروان کلیسای کلدانی گذاشته است. ترسی که از احتمال تکرار آن رویداد ناگوار و پیامدهای هولناک آن در دل کلدانیان افتاد، منجر به دوری‌گزینی آنان از قربانیان کشتار (آشوریان پیرو کلیسای شرق) گشت. اما احساس ضرورت عمل سیاسی برای بهسازی آینده مردم، آنان را از پیوستن به جنبش‌های سیاسی عراق باز نداشت. آنان به این نتیجه رسیدند که مبارزه تحت لوای جنبش‌های سیاسی ملی «عراقی» مردمشان را در معرض کشتارهایی نظیر آنچه در «سمل» روی داد - و از مرتکبینش به عنوان «قهرمانان ملی» تحلیل شد - قرار نمی‌دهد.

دلایل فوق باعث شد تا بزرگترین گروه ملت آشوری / کلدانی / سریانی عملاً از صحنه تصمیم‌گیری سیاسی حذف، و بیرون رانده شود. عدم مشارکت سیاسی و عدم همکاری [کلدانیان] با جنبش سیاسی آشوریان امکانات لازم را برای مبارزه در جهت حفظ حقوق ملی آنها ضعیف و محدود ساخت. فقدان هر گونه جنبش سیاسی از جانب کلدانیان، بسیار محسوس و چشمگیر بوده است و در نتیجه آن همچنان در میان فرقه‌های مذهبی جداگانه‌ای پراکنده مانده‌اند، و هنوز هم فاقد رهبری واحدی هستند البته نداشتن هدف مشخص و نبود حس تعهد لازم برای مبارزه در راه احقاق حقوق خود در سرزمین نیاکانشان بین‌النهرین را نیز باید بدان افزود. مجموعه این عوامل باعث شده است تا کلدانیان تنها از سوی حکومت [پیشین - م] عراق، بلکه حتی از جانب برخی مخالفان این حکومت نیز نادیده انگاشته شده یا دست کم گرفته شوند.



کلیسایش پرسیده شد، این گونه پاسخ داد که «مانه کلدانی و نه آشوری، بلکه مسیحی هستم!» البته عالیجناب بدواید با چنین سخنی هنوز هم بر این واقعیت تاکید داشت که «... ما با وجود نامهای متفاوتی که داریم، ملتی واحد و هم‌خون هستیم.» در دنیایی که اینک طوفانی از خیزش‌های ملی گروه‌های قومی سرکوفته و ستم‌دیده‌ای را به خود می‌بیند که در پی پاسداری از میراث قومی خویش‌اند، فراخوانی کلیسای کلدانی به «مسیحیت، دعوت کمونیست‌ها به انترناسیونالیسم را در ذهن تداوم می‌کند.» البته این امر آشفتگی و سردرگمی بیشتری را در خصوص تعلقات «قومی» پیروان این کلیسا به وجود می‌آورد.

۲- دومین دلیل موفقیت بعثیها در اجرای «برنامه عربی‌سازی»، فقدان هرگونه جنبش سیاسی از جانب کلدانیان بود. با اینکه بسیاری از پیروان کلیسای کلدانی در بسیاری از احزاب سیاسی عراق فعالیت داشته (و هنوز هم دارند)، همچنان به طرز شگفت‌انگیزی خلاء یک جنبش ناسیونالیست در میان آنها احساس می‌شود. هیچ‌گونه جنبش سیاسی وجود ندارد تا برای حقوقشان در عراق مبارزه کند. در واقع «کلدانیان» را می‌بینیم که با رغبت در جهت حمایت از حقوق کردها، عربها و گروه‌های قومی دیگر مبارزه می‌کنند، اما از مبارزه برای حفظ حقوق خویش سر باز می‌زنند یا شرم دارند. برخی از آنان حتی به ناسیونالیست‌هایی که در راه احیای حقوق ملی ما می‌کوشند، حمله کرده، آنان را به «سرسپردگی به آشوریان» متهم می‌کنند یا اینکه صرفاً «مشتی افراطی» می‌خوانند.

هر چند دلایل فقدان جنبش‌های سیاسی در میان کلدانیان، ریشه‌ای عمیق در اختلاط و «در هم ریختگی قومی» پیروان کلیسای کلدانی دارد، اما هنوز عوامل دیگری نیز در کارند که می‌بایست مورد توجه قرار گیرند:

الف - کلیسای کلدانی با تعصب و حرارتی که در جهت «محدودسازی تماس» یا «بازداری» پیروانش از پذیرش دیدگاه‌های نامقبول «طرف مقابل» از خود نشان داده، نظارت و کنترل شدیدی را بر همه فعالیت‌های فرهنگی و مدنی پیروانش اعمال کرده است (که هنوز هم ادامه دارد). این امر چنین برداشتی را به وجود آورد که کلیسا مانع و مخالف هر گونه فعالیتی است که عملکرد نظارتی و اختیارات